

بین شما کدام
- بگوئید ! -
بین شما کدام
صیقل می دهید

سلاح آبائی را

برای

روز

انتقام؟

شاملو

آنچه درباره سربداران می پرسند

سربداران می پرسند

□ اما یکسری سئوالات پراکنده و مهم دیگر هم در ذهن مردم و پاره ای نیروهای سیاسی نسبت به این حرکت مسلحانه وجود داشت یا دارد که خوبست در موردش صحبت کنی؟ اولین سؤال این است که چرا برای این حرکت، نام سربداران را انتخاب کردیم؟

□ در همان دوره اول، وقتی که تقریباً همه قوای ما در جنگل متمرکز شد این نام از میان نامهای مختلف پیشنهادی با رای اکثریت رفقا انتخاب شد. تا آنجائی که به خاطر می آید در نامهای دیگر کلمه ارتش بکار رفته بود مثل ارتش انقلابی کارگران و دهقانان و ...



نام سربداران، نام پیشنهادی از سوی رفیق سیامک زعیم (شهاب) بود. البته بعدها شد که در خارج از کشور بوده این نام را برای ارتش انقلابی آینده در ایران، بصورت داشت. بحثهای رفیق سیامک این بود که ما باید نامی کوتاه انتخاب کنیم که بتواند فرا بر سر زبانها بیفتد. نام کوتاهی که معرف یک جنبش بشود. او تجربه دوره انقلاب م دوره مبارزان، یعنی «مجاهد» و «فدائی» را مثال می آورد. روشن بود که دیگر آن اسامی به خاطر اینکه معرف جنبشهای دیگر با هویت ایدئولوژیک - سیاسی متفاوت بودند، از طرف ما قابل استفاده نبودند. در عین حال او تاکید داشت باید نام ما در دل دشمن رعب بیفکند و نشانگر آن باشد که ما تا رسیدن به اهداف خود از پای نمی نشینیم و ترسی از مرگ نداریم. یعنی آنطور که در بیانیه قیام سربداران آمده: «پا سر ما بدار آویخته خواهد شد یا آنکه ما سر جنایتکاران حاکم و دشمنان دغلكار خلق را بدار خواهیم آویخت.»

البته رفیق سیامک و همگی رفقا، بدرستی سربداران را بصورت یک تشکیلات دمکراتیک می دیدند که غیر کمونیستها هم می توانستند عضو آن شوند، همه ارتشهای انقلابی که تحت رهبری احزاب کمونیست تشکیل می شوند، دارای چنین خصلتی هستند. انتخاب نام سربداران ناظر بر این بحثها بود، و از نظر ماهیت طبقاتی و دوره تاریخی ربطی به نهضت سربداران که علیه سلطه مغولان بر ایران برافزوده بود، نداشت.

□ حالا که نام سیامک زعیم دوباره به میان آمد، در مورد سرنوشت او بگو؟

□ رفیق سیامک زعیم (شهاب) از زمانی که در هفتم بهمن ماه ۶۰ به اسارت در آمد، به اوین منتقل شد و مدت یازده ماه تحت شکنجه های وحشیانه قرار گرفت، وی روزانه جیره شلاق داشت. علیرغم اینکه دادگاه انقلاب اسلامی آمل همان زمان او را همراه با سایر رفقای اسیر محکوم به اعدام کرده بود، مجدداً وی را در دادگاه اتحادیه محاکمه کردند. البته رژیم بسیار ماهرانه این مسئله را مسکوت گذاشت. نامی از وی نبرد، حتی در عکسها و فیلمهایی که منتشر کردند، سیامک حضور نداشت. فقط در کیفرخواست علیه اتحادیه که توسط لاجوردی جلاد نگاشته شده بود و در روزنامه های اطلاعات و کیهان آن زمان یکی دو جا به فردی به نام شهاب اشاره شد. البته همان دوره یک خبرنگار خارجی که فیلمی از دادگاه تهیه کرده بود و در شبکه های خبری آمریکا پخش شد، تصاویری از رفیق سیامک نشان داد و در صحنه هایی هم صندلی خالی ای که وی قبلاً روی آن نشسته بود را بنمایش گذاشت. این مسئله در عکسهایی که رژیم از دادگاه در روزنامه ها منتشر کرد هم مشخص بود. تا آنجائی که اطلاع داریم بعد از چند روز، سیامک در دادگاه مشاهده نشد. به هر حال رژیم رفیق سیامک زعیم را آن دوره اعدام نکرد و می خواست با ادامه آزار و شکنجه های مدام وی را بشکند. رژیم در اینکار موفق نشد. حتی برخی زندانیان سیاسی آزاد شده که در زندان شاهد جلساتی به نام «نشست سران گروهها» بودند، می گفتند که رفیق سیامک یا معمولاً ساکت می نشست یا بسیار کم حرف می زد و حتی یک بار با نشان دادن بیسوادی آخوندی که به اصطلاح

می خواست غلط بودن مارکسیسم را ثابت کند، موجب به هم خوردن آن جلسه شد. این را هم خبر داریم

که وی به درخواست بازجویان اوین برای مناظره با سران حزب توده و افشای حزب توده گردن نگذاشت.

البته این شایعه هم بود که می گفتند او در حال نوشتن جزوه ای در رد مارکسیسم است. برخی زندانیان سیاسی که با وی هم بند بودند این خبر را تأیید کرده و در عین حال تأکید کردند که وی همواره می گفت «رژیم از یادداشتهای من هیچ استفاده ای نمی تواند بکند و این فقط بهانه ای است برای وقت خریدن» طبق این روایتها گویا کماکان رفیق سیامک ارزیابی داشت که رژیم جمهوری اسلامی بزودی خواهد افتاد و شاید سر دواندن بازجویان با مسئله نوشتن جزوه، مفری باشد برای در رفتن از زیر شکنجه های جسمی و روحی مداوم.

ما خبر چندانی از تحولات فکری وی در زندان نداریم اما این را می دانیم که او در مقابل دشمن از خود ضعف نشان نداد. اگر ضعف نشان می داد حتما دشمن از آن برای درهم شکستن روحیه انقلابی رفقای دیگر و همچنین در سطح جامعه استفاده می کرد. سرانجام روز پنجم بهمن ماه ۱۳۶۳ رفیق سیامک زعیم برای اجرای حکم اعدام به آمل منتقل شد. هنگام شام، زمانی که جمعی از زندانیان سیاسی در زندان دادگاه انقلاب اسلامی آمل مشغول غذا خوردن بودند، در سلول باز شد و رفیق سیامک زعیم قدم به سلول گذاشت. خوش و بش کرد و سر سفره نشست. پس از پرس و جوهای اولیه وقتی برای بقیه معلوم شد که او کیست و برای چه به آمل منتقل شده، زندانیان از فرط بهت و ناراحتی دست از غذا خوردن کشیدند. ولی او ادامه داد. روحیه اش خوب و قوی بود. ساعاتی بعد هنگامی که نگهبان او را صدا زد با همگی خداحافظی کرد، رفت و اعدام شد.

بدین ترتیب جنبش کمونیستی ایران یکی از برجسته ترین رهبران خود را از دست داد. رهبری که همواره تلاش می کرد حرف و عملش یکی باشد و هر راهی را که جلو می گذاشت خودش در پیشاپیش رهروان حرکت می کرد. بدون شك تلاشهای کمونیستی وی بعنوان بنیانگذار سازمان انقلابیون کمونیست (م ل) و اتحادیه کمونیستهای ایران و مبتکر اصلی قیام سربداران در خاطره ها باقی می ماند. آخرین شعر بلندی که (در زندان) در سال ۱۳۶۲ سرود، در افشای خمینی و اسلام بود. در بخشی از آن چنین سرود:

آن تبه کرده چو در رفت همه شاد نمود
این تبه کار چو آمد همه شادی به ربود
گل به گلزار فراوان و ولی پرپر بود
این یکی آمد و پرپرشدگان هم فرسود
پرچم دین زد و پس چاوشی مرگ سرود
از بر گور فرو آمد و بر گور افزود
لشکر آراست ز نادانی و پستی و جمود
تاخت آورد به آگاهی و هشیاری، زود
نالای گفت که طاعون مگر این خاک ربود
گفتم اسلام نمود آنچه که طاعون ننمود

□ سؤال دیگری که در مورد قیام سربداران مطرح است چگونگی برخورد سربداران به بنی صدر است. منظور آن عبارتی است که در پایان برنامه ده ماده ای مشهور به «اهداف فوری قیام سربداران» آمده و می گوید: «ما سربداران به تبعیت از روش وحدت جویانه خویش و به منظور حفظ اتحاد همه مردم علیه دستگاه پوشالی و به افراد کشیده شده خمینی و دار و دسته اش از همه نیروهائی که مواضعی ترقیخواهانه و ضد امپریالیستی علیه استبداد حاکم مبارزه می کنند و همچنین از مجاهدتهای رئیس جمهوری فعلی کشور ابوالحسن بنی صدر اعلام پشتیبانی کرده و همگان را به اتحادی بزرگ علیه دشمن فرا می خوانیم و اطمینان داریم که برنامه ده ماده ای کنونی بیان خواستها و آمال شرافتمندانه همه مردم ایران و جناحهای گوناگون مترقی است.» پاره ای افراد و جریانهای سیاسی این

مسئله را مستمسك قرار دادند که هدف قیام ما بقدرت رساندن دوباره بنی صدر بود. چقدر این تصویر واقعی است و کلا به این مسئله چگونه باید نگریم؟

□ اینکه ما می‌خواستیم دوباره بنی صدر را به قدرت برسانیم، واقعیت ندارد. اگر هدف کسی کشف حقیقت باشد باید به همه جوانب حرف و عمل سربداران نظر کند. همانطور که در بیانیه قیام سربداران و برنامه ده ماده ای آن آمده، سربداران برای «سرنگونی جمهوری اسلامی از طریق قیام مسلحانه مردمی» و برپائی «یک نظام جمهوری واقعا مردمی و متکی به اراده و آرا خلق» و «متکی به خلق مسلح» مبارزه می‌کرد. و همانطور که قبلا گفتم سربداران تمایلی نداشت که به شورای ملی مقاومت بپیوندند، شورائی که در آن ریاست جمهوری بنی صدر و نخست وزیری رجوی نهادینه شده بود. مهمتر از آن عمل سربداران - یعنی گشودن جبهه نبرد مسلحانه مستقل تحت رهبری کمونیستها - بیان یک رقابت جدی با آلترناتیوهای دیگر بود.

اینکه در همان بیانیه برای شکل گیری اتحاد بزرگ علیه خمینی و دار و دسته اش و سرنگونی آنها از همگان منجمله بنی صدر خواسته می‌شود که حول برنامه ده ماده ای متحد شوند، امری متناقض است. آن برنامه آشکارا با افق و اهداف دیگر آلترناتیوهای موجود در تضاد بود و یا خیلی زود با حرف و عمل شان رو در رو می‌شد.

مسئله اضافه کردن پیشوندهائی چون «رئیس جمهوری فعلی» به شبهاتی دامن می‌زد. دامن زدن به چنین شبه ای نادرست بود. هر چند که ما بعنوان یک تاکتیک به آن نگاه می‌کردیم. با این تاکتیک می‌خواستیم عدم مشروعیت «قانونی» حکومت خمینی را به لایه هائی که هنوز توهمات نسبت به خمینی داشتند ثابت کنیم و مهمتر از آن «اتحاد بزرگ» را برای سرنگونی رژیم سازمان دهیم.

این مسئله بر می‌گردد به مدلی که بر مبنای تجربه انقلاب ۵۷ در ذهن خود داشتیم. مدلی که در آن بیش از نود درصد اهالی برای سرنگونی رژیم متحد شدند. مسلمانان بدون اتحاد گسترده میان اقشار و طبقات مترقی نمی‌توان شاهد پیروزی یک انقلاب واقعی بود. کمونیستها باید به ایجاد بزرگترین اتحاد ممکن برای سرنگونی رژیم توجه کنند و برای آن شعار، برنامه و سیاست روشن و مشخص داشته باشند. اما آنچه که در انقلاب ۵۷ اتفاق افتاد، یعنی شکل گیری آن نوع «اتحاد بزرگ» جزء استثنائات تاریخی بود که البته دلایل عینی و ذهنی مشخص داشت. فی المثل همراهی بخشهائی از طبقات ارتجاعی خارج از قدرت با انقلاب و حتی «پیوستن» بخشهائی از هیئت حاکمه به صفوف مردم، نقش مهمی در گسترده شدن آن اتحاد داشت.

بعلاوه، درک رایج آن زمان در مورد رهبری طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر دچار نقص های جدی بود. سناریوی غالب بر ذهن کمونیستها این بود که نخست طبقه کارگر همراه با دیگر قشرها و طبقات در پی یک خیزش عمومی دمکراتیک، رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون می‌کند سپس وارد رقابت بر سر سمتگیری آتی انقلاب می‌شود. همانطور که تجربه سربداران نشان داد کمونیستها و طبقه کارگر از همان ابتدا در رقابت حاد با طبقات دیگر بر سر رهبری انقلاب قرار دارند. موضوع کسب قدرت تحت رهبری طبقه کارگر از همان ابتدای پروسه انقلاب دمکراتیک مطرح است. تنها در این صورت است که سمتگیری سوسیالیستی انقلاب تضمین می‌شود و انقلاب دمکراتیک به واقع مقدمه ای می‌شود برای انقلاب سوسیالیستی. که معنای مشخص آن در عموم کشورهای تحت سلطه به معنای ایجاد مناطق سرخ پایگاهی قبل از کسب سراسری قدرت سیاسی است.

رد پای درکهای رایج آنزمان حتی در مقاله مهم «طبقه کارگر، انقلاب دمکراتیک و مبارزه برای قدرت سیاسی» مندرج در نشریه حقیقت شماره ۱۴۵ و ۱۴۶ (در سال ۱۳۶۰) قابل مشاهده است. در آن مقاله بدرستی تاکید شد که در عصر امپریالیسم فقط طبقه کارگر می‌تواند انقلاب دمکراتیک را رهبری کند. آن مقاله بدرستی با دنباله روی طبقه کارگر از طبقات دیگر مرزبندی کرد، بر استقلال ایدئولوژیک - سیاسی طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک تاکید گذاشت، ضرورت قیام مسلحانه و تحقق خواسته های

اساسی چون حقوق دمکراتیک طبقه کارگر، حل مسئله دهقانی، حل مسئله وابستگی و تامین رهایی ملی، حل مسئله زنان، حل مسئله ملیتها و حقوق خلقها و جدائی دین از دولت را خاطر نشان کرد، همچنین دو مرحله ای برخورد کردن به کسب قدرت سیاسی - تحت عنوان اول سرنگونی ولایت فقیه بعدا برقراری حاکمیت خلق و گذار به سوسیالیسم - را انحرافی، نادرست و رویزیونیستی خواند. با وجود چنین خط صحیح و روشنی و چنین نقاط قوتی، در همان مقاله گزاشی به چشم می خورد که در آن به توان طبقاتی نیروهای بینابینی در پیشبرد انقلاب دمکراتیک پر بها می دهد. و می گوید علت اصلی اینکه بورژوازی ملی و خرده بورژوازی برای حاکمیت تمام خلق مبارزه نمی کنند و به حاکمیت نیم بند خلق رضایت می دهند، این است که این طبقات از پرولتاریا و دهقانان تهیدست می ترسند که مبادا از قدرت خلق استفاده کنند و راه سوسیالیسم را باز کنند. مسئله طوری بیان می شود که انگار طبقات میانی می توانند انقلاب دمکراتیک را بطور کامل به پیش برند ولی به خاطر هراس شان از طبقه کارگر این کار را نمی کنند. در حالی که در عصر امپریالیسم، شرایط عینی این طبقات طوری است که حتی اگر بخواهند هم نمی توانند حاکمیت تمام خلق را برقرار سازند و بطور قطع از امپریالیسم گسست کنند. زیرا موجودیت اقتصادی شان به مقدار زیادی وابسته به سرمایه داری جهانی و بقایای فئودالیسم در کشور است. در نتیجه ایده ها، سیاستها و برنامه ها و راه حل‌های شان حکم به قطع وابستگی به امپریالیسم و ریشه کردن کردن فئودالیسم نمی دهد و بیک کلام آنان قادر به پیروزی رساندن انقلاب دمکراتیک نیستند. آنها حتی اگر در شرایطی بقدت برسند و قدرتشان توسط امپریالیستها سرنگون نشود، باز هم مجبورند به ساز سرمایه مالی برقصند و به نوکران امپریالیسم بدل شوند. این را تجربه همه آن انقلابات دمکراتیکی که در قرن بیستم بوقوع پیوست و تحت رهبری طبقه کارگر و حزب کمونیست انقلابی نبود، نشان داد. از همین زاویه جمع بندی مائو بسیار کلیدی است که دمکراسی نوین امروز و سوسیالیسم فردا، دو جزء از یک کل ارگانیک اند و هر دو باید توسط ایدئولوژی کمونیستی و حزب کمونیستی هدایت شوند.

به نظرم مسئله چگونگی برخورد به بنی صدر را باید در چارچوب نقایص و محدودیت هایی که در درک صحیح و همه جانبه از این مسائل داشتیم قرار دهیم و بررسی کنیم. این را هم در نظر داشته باشیم که در مقطع سال ۶۰ با توجه به اینکه پروسه سرنگونی حکومت خمینی را سریع می انگاشتیم مسئله اصلی برای ما این بود که از طریق سازمان دادن ارتشی قدرتمند و در دست داشتن مناطقی از کشور بتوانیم از موقعیت بهتری در تناسب قوای آتی مبارزه طبقاتی برخوردار باشیم.

□ اما بالاخره مسئله نحوه برخورد یا تماس با نیروهای طبقاتی غیر پرولتار در صحنه عمل اجتناب ناپذیر است. یعنی شرایط و اوضاعی مثل سال ۱۳۶۰ می تواند باز هم پیش بیاید. منظورم اینست که باز هم نیروهای رنگارنگ در صحنه باشند و فعال هم باشند. دیدگاه و خط صحیح در چنان شرایطی چگونه باید عمل کند؟

□ این سؤال مهمی است و بهتر است بگویم از یک زاویه گسترده تر و یک دید ادامه دارتر و استراتژیک تر به موضوع نگاه می کند. منظورم از استراتژیک این است که طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی و حفظ آن نیاز به ایجاد یک جبهه متحد انقلابی تحت رهبری خود دارد. به هر حال زمانی که یک نیروی کمونیستی، مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی را آغاز می کند، موضوع چگونگی برخورد به قشرها و طبقات مختلف جنبه عملی مشخص تر و

فوری تری به خود می گیرد. هم در زمینه آماجهایی که باید زیر ضرب بروند هم از زاویه اتحادهای موقتی و درازمدت. بویژه زمانی که نیروهای بینابینی در صحنه سیاسی فعالانه شرکت دارند، نمی توان نسبت به این مسئله بی تفاوت بود. حضور فعال این نیروها هم فوایدی دارد و هم مضراتی. از یک طرف به افراد و ضعف دشمن یاری می رساند، از طرف دیگر به دلیل قدرت و امکاناتی که در دسترس این طبقات میانی است نفوذ ایدئولوژیک سیاسی بورژوازی خود را بر توده ها اعمال می کنند. برخی از این نیروها حتی از انقلاب بیشتر می هراسند تا از ارتجاع.

این مسئله همواره از تضادهای مقابل پای کمونیستها خواهد بود که چگونه از يك سو برای ایجاد اتحاد انقلابی در میان وسیعترین اقشار خلق تلاش کنند و بدان بیان سیاسی و تشکیلاتی مشخص بخشند. از سوی دیگر مانع از آن شوند که گرایشات و خطوط بورژوائی از این اتحادها برای غرق کردن و خفه کردن خط و صدای کمونیستها استفاده کنند. آنچه که روشن است از طریق بی اعتنائی به اتحادهایی که در صحنه مبارزه طبقاتی بطور موقت یا درازمدت تر الزام آور می شود، نمی توان با نفوذ ایدئولوژیک - سیاسی نیروهای بینابینی مقابله کرد.

به هر حال زمانی که مبارزه مسلحانه آغاز می شود، مسئله حادث می شود و بهیچوجه نمی توان نسبت به آن بی توجه بود. باید سیاست روشنی اتخاذ کرد. یعنی همان چیزی که لنین از آن تحت عنوان منفرد کردن هر چه بیشتر دشمن، استفاده از شکافهای میان آنان، خنثی کردن برخی نیروها، جلب بیطرفی نیکخواهانان برخی دیگر و جذب نیروهای بینابینی مردد و متزلزل و ... یاد کرد.

روشن است هنگام مبارزه مسلحانه این سیاستها بار عملی مشخص دارند و نباید به آن کم بها داد. اما آنچه که يك جریان انقلابی را در موقعیتی قرار می دهد که بتواند بزرگترین اتحاد ممکنه را شکل دهد و دشمن را را به حداکثر منفرد کند منوط به آن است که آیا در حال انجام کار اصلی خود هست یا نه؟ آیا این قبیل سیاستها در خدمت به تقویت ابزار کلیدی و اصلی انقلاب یعنی حزب کمونیست و ارتش خلق و مناطق سرخ پایگاهی قرار دارند یا نه؟ در غیر این صورت هیچ تضمینی نیست که جریانات کمونیستی به دام دنباله روی از نیروهای قدرتمندتر حاضر در صحنه نیفتند.

از این زاویه است که می گویم باید عمل سربداران - یعنی تلاش برای ساختن يك ارتش انقلابی - را هم محك قرار داد. نادیده انگاشتن تلاش سربداران در به عهده گرفتن این وظیفه پایه ای انقلاب و ساختن اهرم اصلی موجب غلط فهمیدن سیاستهای دیگرش می شود.

متأسفانه گرایشی در بین پاره ای کمونیستها موجود بوده و هست که تحت عناوینی به ظاهر «چپ» وجود نیروهای بینابینی چون بورژوازی ملی را نفی می کنند ولی خودشان برنامه و سیاستهای آن طبقه را پرچم خود می کنند. در واقع بر مبنای «اسمش را نیار خودش را بیار» عمل می کنند. حال آنکه، کمونیستها مخالف پیش برد سیاستهای زیر جلکی هستند و از هیچ چیز به اندازه صراحت در سیاست سود نمی برند.

□ بارها در جمعبندی هایی که اتحادیه کمونیستها و سپس حزب کمونیست ایران (م ل م) از حرکت سربداران و بررسی ضعفها و کمبودهای قیام آمل ارائه کرده، با این ارزیابی روبرو می شویم که حرکت سربداران آغاز يك گسست مهم بود. البته گسستی که محدودیتهای خود را داشت. ممکنست مسئله گسست را بیشتر توضیح بدهیم؟

□ حرکت سربداران آغاز يك گسست تاریخی در حیات اتحادیه کمونیستهای ایران بود. گسست از انحرافاتش. مشخصاً انحراف کم بها دادن به مسئله کسب قدرت سیاسی از طریق قهر انقلابی، که در دوره ۵۹ - ۵۷ به شکل اکونومیسم و ناسیونالیسم بروز کرد. یعنی دنباله روی از وقایع سیاسی و نیروهای قدرتمندتر حاضر در صحنه و جدا کردن حساب خود از جنبش بین المللی کمونیستی و نپرداختن به مسائل ایدئولوژیک - سیاسی مهمی که پیش پای این جنبش قرار داشت. اما هر گسستی هر چقدر هم رادیکال و انقلابی باشد کماکان مهر و نشانی از گذشته را با خود به همراه دارد. هر چند که در پی این گسست پدیده ای نو و تازه متولد شده بود، اما این پدیده نوین علائم و مظاهری از گذشته را با خود حمل می کرد. مسلماً، برای خلاص شدن از تمامی مظاهر کهنه، هم زمان لازم بود و هم تلاشهای آگاهانه. نقد رد پای انحرافات کهنه و قدیمی و کمبودهای مشخص، ذره ای از اهمیت حرکت ما نمی کاهد. دقیقاً اهمیت و عظمت آن حرکت از ما می طلبد که امروز بطور علمی آن دوره را مورد نقد قرار دهیم.

من سعی کردم بسیاری از محدودیتهای ایدئولوژیک و سیاسی آن دوره را طرح کنم و تأثیرات عملی شان را نشان دهم. بدون شك آن محدودیتهای مانع از آن شد که بتوانیم به حداکثر نیروهای انقلابی بالقوه و

بالفعلی که در جامعه موجود بود را در خدمت پیشبرد انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی قرار دهیم. مثلاً ما در مجموع نتوانستیم به نیروی زنان تکیه کنیم، دهقانان را برانگیزیم و آموزه های مائو در زمینه جنگ انقلابی را بکار ببریم و به استراتژی سیاسی - نظامی صحیحی دست یابیم. يك مثال بزنم، حتی سرود خوب سرداران با عباراتی چون «فرّ ایران»، آغشته به ناسیونالیسم بود. اگر چه استقلال و رهائی از سلطه امپریالیسم یکی از اهداف پایه ای انقلاب دمکراتیک نوین می باشد اما طبقه کارگر ایران هیچ منفعتی در عظمت طلبی ملی ندارد. آنها در کشور چند ملیتی که بارها ملل تحت ستم به بهانه «حفظ تمامیت ارضی» مورد سرکوب وحشیانه قرار گرفته اند. همواره گرایشات ناسیونالیستی رسالت و توان تاریخی طبقه ما را محدود می کند و مهمتر از آن مانع می شود که انترناسیونالیسم پرولتری را در دست بگیریم. در مورد ما هم چنین شد. آنها درست در مقطع زمانی که کمونیستهای اصیل دیگر کشورها مجدانه داشتند با اتکاء به مائوئیسم (آنزمان اندیشه مائو) بعنوان آخرین مرحله تکاملی در علم و ایدئولوژی طبقه کارگر جهانی برای رفع بحران جنبش کمونیستی بین المللی فعالیت می کردند و به مسائلی پاسخ می دادند که تاثیر فوری، بلاواسطه و مستقیم بر پراتیک انقلابی و تدارك انقلاب در هر کشور و وظایف کمونیستهای انقلابی داشت.

منظورم از گفتن این حرفها این نیست که اگر ما دچار چنین محدودیتهائی نبودیم حرکت سرداران حتما پیروز می شد. البته احتمال گسترش پیروزمند جنگ انقلابی بیشتر می شد. اما باز هم به دلیل غلبه تناسب قوای نامساعد در سطح ملی و بین المللی، احتمال شکست بود. در هر نبردی احتمال شکست هست. مسئله اصلی این است که اگر اشتباهات نیروی پیشاهنگ نقش کمتری در آن شکست ایفاء می کرد، امروز در موقعیت بهتری قرار داشتیم.

بدون آن اشتباهات و محدودیتهای ما می توانستیم بهتر بجنگیم، بهتر مبارزه را پیش ببریم و آن را طولانی تر کنیم و در نتیجه تجربه بیشتری کسب کنیم. ما می توانستیم بیشتر آزمایش کنیم، بیشتر زمین نبرد را بشناسیم و دشمن را بیشتر به کنج دیوار برانیم و شناخت بیشتری از اردوی ضد انقلاب و نقاط قوت و ضعف اردوی انقلاب کسب کنیم.

و جمعبندی های بیشتری ارائه دهیم. در آن صورت تجربه و شناخت ما بیشتر می شد و طبقه کارگر سیاسی تر، آگاه تر و قوی تر از آن نبرد بیرون می آمد.

اگر آن اشتباهات و محدودیتهای نبودند، مسلماً نبرد سخت تر و قطعی تری به پیش می بردیم و این بر ارزش نیردمان می افزود و نقطه عزیمت انقلابی تر، بهتر و در سطح بالاتری برای دور بعدی مبارزه طبقاتی از خود بجای می گذاشتیم. در آن صورت اثرات آن بر پرولتاریا و خلقهای ایران و جهان - حتی اثرات روحی آن - می توانست بهتر باشد. همیشه شکست خوب، کمتر سرخوردگی و گنجی ببار می آورد. این درس عام مبارزه طبقاتی است.

البته رخدادهای تاریخی را نمی توان بر مبنای «اگر» ها قضاوت و تحلیل کرد اما به جرئت می توان گفت بدون آن خطاها، شانس ممانعت از شکست و تداوم پیرزمندانه انقلاب کیفیتا بیشتر بود.

□ در جمعبندی هائی که از پراتیک سرداران ارائه دادی از نظر نظامی نادرستی «استراتژی قیام شهری و کسب پیروزی سریع» را نشان دادی. اما قدری بیشتر در مورد دلایل سیاسی آن توضیح بده. منظورت این است که تحت هیچ شرایطی نباید به پای سازماندهی قیام شهری رفت؟

□ در مورد اشتباهات و شکست سرداران، بیشتر از همه باید روی این استراتژی نادرست تاکید کنم. بحث بر سر سازمان دادن قیام در يك شهر تحت این یا آن شرایط معین نیست. بحث بر سر استراتژی و جهت گیریهای استراتژیکی است. روشن است که کسب سراسری قدرت سیاسی بدون قیام در شهرها - بخصوص شهرهای بزرگ - امکان ناپذیر است. بویژه آنکه تغییرات مهمی در ساختار اقتصادی - اجتماعی ایران صورت گرفته و جمعیت بیشتری در شهرها تمرکز یافته و در نتیجه بر نقش شهرها در پروسه کسب قدرت سیاسی افزوده شده است. انگشت گذاشتن بر این تغییرات و مفاهیم عملی آن برای مبارزه انقلابی بسیار مهم است. ایران نیز مانند اغلب کشورهای تحت سلطه، دیگر مانند چین نیمه اول

قرن بیستم نیست. با وجود اینکه هنوز بخش‌های مهمی از نیروی کار در گیر کار کشاورزیند، ما با تصویر پیچیده تری نسبت به اوضاع آن زمان چین روبروئیم. رشد معوج تولید و مناسبات بسیار مدرن جنگ در چنگ مناسبات قدرتمند ماقبل سرمایه داری، مهاجرت‌های وسیع و شهرهای بادکرده، از جمله تغییراتی هستند که نیازمند تحلیل‌های تئوریک جدید می‌باشند. این تغییرات تأثیرات زیادی بر استراتژی و تاکتیک انقلابی - مشخصاً مناسبات میان مبارزه انقلابی در شهر و روستا - دارند. همواره برقرار کردن رابطه صحیح میان واقعیت‌های مادی و ابتکار آگاهانه، شرط به سرانجام رساندن هر انقلابی است. بدون شك پاسخگوئی تئوریک و پراتیک این مسئله، امروزه یکی از مشغله‌های اصلی جنبش کمونیستی بین‌المللی است.

مسئله این نیست که سازمان دادن قیام در يك شهر، تحت هیچ شرایطی امکان‌پذیر نیست. اما يك چیز مسلم است و آن اینکه سرکوب دائمی کمونیستها توسط دشمن غالباً این امکان را به آنان نمی‌دهد که بتوانند طی يك دوره طولانی کار سیاسی و تشکیلاتی گسترده در شهرها، پایه اجتماعی خود را برای دست زدن به يك قیام مسلحانه موفقیت‌آمیز آماده کنند. مسئله اساسی این است که یکم، طبقه کارگر از چه طریقی و با تکیه بر چه اتحاد‌های طبقاتی می‌تواند بر دشمن چیره شود و دوم نقاط ضعف واقعی دشمن کجاست؟

مائو در شش اثر نظامی بر نکته مهمی انگشت می‌گذارد. او در جمع‌بندی از شکست قیام‌های شهری گوناگونی که حزب کمونیست چین در دهه ۲۰ و سال‌های اول دهه ۳۰ میلادی سازمان داد، اتخاذ آن استراتژی و تمایل به کسب پیروزی سریع را به پر بها دادن به نقش نیروهای بورژوائی در انقلاب ربط می‌دهد. ما شاهد چنین تمایلاتی در میان سربرداران هم بودیم. انتظار کسب پیروزی سریع، ربط داشت به بهائی که به دیگر نیروهای طبقاتی چون مجاهدین در گسترش قیام در دیگر شهرها و مناطق، می‌دادیم. حال آنکه از نظر طبقاتی این قبیل نیروها از توان برانگیختن وسیع‌ترین توده‌ها و اتکاء به آنها برای سرنگون کردن نظام حاکم (نظامی که شامل نیروهای طبقاتی ارتجاعی داخلی و حامیان امپریالیست آنهاست)، برخوردار نبوده و نیستند. اگر کمونیستها خصلت طولانی بودن پروسه کسب قدرت سیاسی را نفهمند، طبیعی است که انتظارشان از دیگران بگونه‌ای بی‌جا و غیر واقعی زیاد خواهد شد و از بار وظایف خود مصنوعاً کم خواهند کرد.

در هر انقلابی طبقه کارگر باید متحدین طبقاتی خود را درست انتخاب کند. در ایران، متحدان اصلی طبقه کارگر، دهقانان (بویژه دهقانان فقیر) هستند. تاریخ مبارزه طبقاتی در ایران بارها شاهد رقابت حاد میان نیروهای انقلابی و کمونیستی با دیگر نیروهای بورژوائی و خرده بورژوائی بوده است. غالباً وقتی که چنین قشرها و طبقات مرفه‌تر در جبهه مخالفت با حکومت قرار می‌گیرند، از توان و امکانات بیشتری برای تأثیر گذاری بر اوضاع سیاسی برخوردارند. طبقه کارگر تنها زمانی می‌تواند وارد رقابت جدی با این قبیل نیروها شود که بتواند نزدیکترین و اصلی‌ترین متحدان خود (که در ایران علاوه بر دهقانان، ملل ستمدیده، زنان، جوانان و زحمتکشان شهری می‌باشند) را به دور برنامه خویش متحد کند و به حرکت در آورد. متحد کردن این اقشار تحت پرچم برنامه و حزب خود، رمز پیروزی طبقه کارگر است. اگر طبقه کارگر از اهرم‌های قوی برخوردار نباشد، به راحتی می‌تواند دنباله‌رو بورژوازی ملی یا خرده بورژوازی مرفه شود.

اگر طبقه کارگر مشخصاً به بسیج دهقانان توجه نکند، بورژوازی به این کار مبادرت خواهد کرد و آنان را به نفع خود به میدان خواهد آورد. ما در آمل هم شاهد این امر بودیم که بی‌توجهی سربرداران در بسیج دهقانان، دست ارتجاع را در بسیج پایه اجتماعی خود در روستاهای اطراف باز کرد و ارتجاع از آن نیرو برای سرکوب قیام آمل سود جست. از زمان کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ تاکنون، این یکی از مسائل مهم و تعیین‌کننده در شکست یا پیروزی انقلابات و قیام‌های کارگری، مشخصاً در کشورهایی است که دهقانان بخش مهمی از اهالی را تشکیل داده و می‌دهند.

متأسفانه بعضی‌ها تحت عنوان اینکه شهرها از نظر سیاسی تعیین‌کننده اند مسئله راه انقلاب را ساده می‌کنند. روشن است که در عصر امپریالیسم فقط دو طبقه اند که قادرند، جامعه را بچرخانند یا پرولتاریا یا بورژوازی. این دو طبقه در شهرها متمرکزند و به این معنا شهر زادگاه احزاب سیاسی و

طبقات اصلی جامعه است. سیاست از شهرها آغاز می‌شود. اما بحث بر سر آغاز جنگ است. جنگ انقلابی طبقه کارگر باید از کجا شروع شود؟ مسئله این است. اگر بخواهیم از زاویه نظامی و سازمان دادن ارتش به مسئله بنگریم باز مسئله روستا طرح می‌شود. روشن است که طبقه کارگر بدون سازمان دادن ارتش قادر نیست قدرت را کسب و حفظ کند. تمام مسئله این است که قبل از کسب سراسری قدرت سیاسی، امکان این وجود دارد که در مناطقی از ایران مبارزه مسلحانه را آغاز کنیم و گسترش دهیم. امری که مستقیماً ربط دارد به نقاط قوت و ضعف دشمن و نقاط قوت و ضعف مردم. ما در ایران با دولت نسبتاً متمرکز و قوی روبروئیم که برای اعمال قدرت خود عمدتاً وابسته به بازوی اداری و نظامی خود است. مرکز قدرت اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک این دولت عمدتاً در شهرهاست. هر چقدر از پایتخت و از مراکز مهم شهری دورتر می‌شویم، از نفوذ و دامنه این قدرت بویژه از لحاظ نظامی کاسته می‌شود. این مسئله بویژه در مناطق دور از مرکز و مناطقی که ستم ملی بیداد می‌کند برجسته‌تر است. یعنی پایه عینی آغاز و تداوم جنگ فراهم‌تر است. مبارزه مسلحانه در ترکمن صحرا و کردستان در تاریخ اخیر شاهدهی بر این مدعاست. این مناطق نه جزء مناطق بزرگ شهری بوده‌اند و نه نیروی اصلی شرکت‌کننده در آن مبارزات کارگران بودند. آنها، مناطقی دور از مرکز و کمتر توسعه یافته بودند و واقعیت این است که دهقانان این مناطق که از ستم بیشتری رنج می‌بردند، بار اصلی جنگ‌های انقلابی علیه جمهوری اسلامی را بر دوش کشیدند. و واقعیت بزرگتر هم این است که این قبیل مبارزات نقش مهمی در تقویت رادیکالیسم در کل جامعه داشتند.

مقایسه میان دو تجربه تاریخی، قیام ۲۲ بهمن ۵۷ و دهسال جنگ در کردستان، به خوبی نشان می‌دهد که کمونیستها در کدامیک موقعیت بهتری برای برآه اندازی یک جنبش پایدارتر داشتند.

□ بعضی‌ها، قیام سربرداران را با قیام سیاهکل مقایسه می‌کنند و آن را تحت عنوان مشی چریکی جدا از توده محکوم می‌کنند. چقدر این ارزیابی صحیح است و کلاً میان این دو حرکت چه تفاوت‌هایی وجود دارد؟

□ لازمست از اینجا شروع کنم که هیچگاه نباید هیچیک از مبارزات انقلابی علیه دشمن را محکوم کرد و به آنان کم بها داد. از هر مبارزه‌ای باید درس گرفت. طبقه کارگر بدون بررسی و جمع‌بندی از مبارزات انقلابی گوناگون قادر به پیشرفت نخواهد بود. این ساده‌ترین درس مبارزه انقلابی است. حرکت سیاهکل هم علیرغم ضعف‌هایی که داشت، در دوره خود نقش انقلابی مهمی ایفا کرد. نشانه تولد نسل انقلابی جدیدی بود که علیه رژیم گندیده حزب توده و جبهه ملی شورش کرد. قیام سیاهکل در دوره‌ای اتفاق افتاد که جامعه در حال خیز برداشتن به سمت یک انقلاب بود. خود واقعه سیاهکل جزئی از آن موج بلند انقلابی بود.

اما تفاوت‌های کمی و کیفی زیادی بین حرکت سربرداران و سیاهکل موجود است. از نظر نظامی چندان قابل مقایسه با هم نیستند. حرکت سیاهکل عملاً در نطفه خفه شد و آن رفقا قادر به سازماندهی درگیری نظامی مهمی نشدند. از نظر اهداف سیاسی هم تفاوت جدی موجود بود. هدف سربرداران از آغاز مبارزه مسلحانه سازمان دادن ارتش و کسب قدرت سیاسی بود. در صورتیکه هدف مبارزه مسلحانه سیاهکل انجام عملیات مسلحانه تبلیغی بود. علیرغم گرایش‌های گوناگونی که در میان سازمان چریک‌های فدائی خلق وجود داشت تقریباً همگی آن رفقا معتقد بودند که رسالت چریک‌ها نه خیز برداشتن برای سرنگونی رژیم، بلکه شکستن ذهنیت مردم در مورد ضعف خود و قدرت رژیم است. اگر چه از همان ابتدا برخی از رفقای چریک بر اهمیت سازمان دادن ارتش خلق تأکید می‌کردند، اما در عمل مبارزه مسلحانه چریک‌ها به عملیات تبلیغ مسلحانه شهری محدود شد و از نظر سیاسی مبارزه مسلحانه چریک‌های فدائی به «ابزار مبارزه علیه دیکتاتوری شاه» تنزل یافت نه در هم شکستن ماشین کهنه دولتی. البته نباید از نظر دور داشت که در میان طیف فدائیان تنها رفقای ارتش رهائیبخش خلق‌های ایران تحت رهبری

رقفائی چون محمد حرمتی پور و عبدالرحیم صبوری معتقد به سازمان دادن ارتش خلق بودند که همزمان با ما در سال ۶۰ مبارزه مسلحانه را در شمال آغاز کردند. در مورد مسئله مشی جدا از توده باید بگویم طبیعی است که عموماً نیروی آغازگر مبارزه مسلحانه در ابتدا کوچک است و برای جذب توده‌ها باید خلاف جریان حرکت کند. و اینهم روشن است که بالاخره برای شروع باید از یک پایه توده‌ای اولیه برخوردار بود. اما این را هم در نظر داشته باشیم همواره دیدگاه‌های آرام و تدریجگرایانه تحت عنوان ریشه دواندن در بین توده‌ها، وظایف اصلی‌شان را فراموش می‌کنند. ریشه دواندن آنها بیشتر شبیه غرق شدن در آب است نه شنا کردن خلاف جریان تا آن اندازه که استراتژی انقلابی به یک استراتژی رفرمیستی بدل می‌شود.

زمانی که پای انجام وظایف خطیر و بزرگ در میان باشد، ریسک هم هست. برای اینکه پیشاهنگ انقلابی مثل یک باند بی هدف در هم شکسته نشود نیازمند آن است که نوعی «کمر بند اطمینان» میان پیشاهنگ و توده‌ها موجود باشد. تا آنجائیکه به حرکت سربداران بر می‌گردد مشکل ما فقدان این «کمر بند اطمینان» و جدائی‌اش از توده‌ها نبود. مشکل در چگونگی به صحنه آوردن و سازمان دادن توده‌ها و ناتوانی در این زمینه‌ها بود.

در اینجا می‌خواهم این را هم بگویم که نقد کمونیست‌ها در زمان رژیم شاه (مشخصاً نقد اتحادیه کمونیست‌ها از مشی چریکی که نسبت به بقیه جریانات معروف به «خط سه» بسیار دقیقتر و کاملتر بود) هر چند دارای هسته درستی بود اما کاملاً از زاویه صحیحی صورت نگرفت. علیرغم اینکه اتحادیه به درستی بر محدودیتهای ایدئولوژیک و سیاسی مشی چریکی مشخصاً برخورد سانتیستی چریک‌های فدائی نسبت به مبارزه مهم میان کمونیست‌های انقلابی تحت رهبری مائو با رویزیونیست‌های شوروی انگشت می‌گذاشت (یعنی همان امر مهمی که نادیده گرفتند موجب فساد ایدئولوژیک و سیاسی اکثریت این سازمان و

پیوستن‌شان به اردوی حزب توده شد) اما از زاویه راه انقلاب نقد اتحادیه کاملاً درست نبود. نقد اتحادیه از این زاویه نبود که با مشی چریک شهری نمی‌توان یک جنگ انقلابی دراز مدت سازمان داد و گام به گام دشمن و ارتش ارتجاعی آن را در هم شکست. بسیاری از نقدهای آن دوران نسبت به مشی چریکی، بر سر شکل مبارزه بود و اینکه شرایط عینی برای بکارگیری اشکال قهر آمیز مبارزه هنوز فراهم نشده و مبارزه مسلحانه با سطح مبارزات توده‌ای منطبق نیست.

اکثریت کمونیست‌های خط سه (یعنی کسانی که مخالف خط حزب توده و خط چریک‌ها بودند) درک غلطی از مبارزه مسلحانه توده‌ای داشتند. آنها مبارزه مسلحانه را ادامه و تکامل جنبش‌های توده‌ای از اشکال پائین‌تر به اشکالی عالی‌تر می‌دیدند و به نقش تعیین‌کننده عامل ذهنی (حزب) در براه اندازی مبارزه مسلحانه کم بها می‌دادند. آنها شرایط عینی آغاز و توسعه جنگ خلق را نادیده می‌گرفتند، شرایطی که غالباً وجود دارد هر چند در تمامی نقاط کشور حدت و شدت یکسانی ندارد. آنها امکان شروع مبارزه مسلحانه را به بعد از عریان و حاد شدن تضادها یا به بحرانهای انقلابی سراسری مشروط می‌کردند. در نتیجه با وجود داشتن توان تشکیلاتی، از فرصتهای انقلابی موجود برای آغاز جنگ خلق سود نمی‌جستند و عملاً دنباله‌رو جنبش‌های توده‌ای می‌شدند و در انتظار گذر جنبش‌های توده‌ای از مبارزه مسالمت آمیز به قهر آمیز وقت تلف می‌کردند. به همین خاطر حتی نتوانستند نقش موثری در قیام ۲۲ بهمن ۵۷ ایفاء کنند.

روشن است که یک حزب انقلابی - حتی در دوره تدارک برای آغاز جنگ خلق - باید فعالانه و با سیاستی انقلابی به کار توده‌ای و دخالتگری در مبارزات مهم و اعتراضات توده‌ای بپردازد. باید به شکوفائی و عزم مبارزه جویانه توده‌ها و گسترش خط حزب در میان آنان کمک کند. نمی‌توان در انزوا و جدا از مبارزه طبقاتی و پراتیک انقلابی، حزب را آبدیده ساخت و جنگ را تدارک دید. نمی‌توان در «گلخانه» به این امر مهم نائل آمد. بقول یک ضرب‌المثل چینی «کاج پیر هزار ساله در گلدانی نروید و اسب تازی در میدان محصوری نتازد». مهم آن است که کار توده‌ای و دخالتگری حزب در عرصه

سیاسی جامعه باید

بگونه ای صورت گیرد که به هدف آغاز جنگ خلق خدمت کند.

عیب و ایراد فعالیت‌های نیروهای خط سه اساسا این بود که آنها به کار توده ای و فعالیت سیاسی به عنوان گرد آوری قوا و پیدا کردن توان کافی برای آغاز مبارزه مسلحانه نگاه نمی کردند. دورنمای اغلب شان اینطور بود که با بزرگ و بزرگتر شدن یا به يك حزب اپوزیسیون بزرگ بدل می شوند یا در بهترین حالت در قیامی که معلوم نیست چه زمانی و چگونه صورت خواهد گرفت، شرکت می کنند. به همین خاطر علیرغم تلاشها و فداکاریهای عظیم، اغلب سازمانهای «خط سه» نتوانستند نقش مستقلی در تحولات سیاسی کشور ایفاء کنند و از خود اثر ماندگاری بر جامعه باقی گذارند. چونکه نه درك شان منطبق بر قوانین مبارزه طبقاتی در ایران بود و نه مدل شان برای کسب قدرت به شرایط سیاسی ایران می خورد.

بعنوان جمع‌بندی تاکید کنم که مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی زاده مبارزات خودبخودی توده ای نیست و حتی بطور خودبخودی از دل مبارزه سیاسی انقلابی تحت رهبری يك حزب هم بیرون نمی آید. شروع جنگ خلق همواره گسستی آگاهانه از شرایط پیشین است، گسستی است از شرایط مبارزه سیاسی حتی زمانی که این مبارزه انقلابی بصورت غیر قانونی و مخفی پیش می رود. همانطور که گفتم تاکید روی این قانون به معنای کم بها دادن به روند مبارزات سیاسی انقلابی نیست. اتفاقا دوره تدارك سیاسی برای آغاز جنگ بسیار حیاتی است. نکته این است که تدارك سیاسی برای آغاز جنگ انقلابی، نمی تواند يك تدارك رفرمیستی و اکونومیستی باشد. جنگ انقلابی ادامه سیاست انقلابی به طرق و ابزار دیگری است. بنا بر این در دوره تدارك، باید فعالیت‌های سیاسی آگاه‌گرانه و سازمان‌گرانه در میان توده ها را بر پایه کاملا انقلابی صورت داد. از درون مبارزات توده ای که با هدف دست یافتن به خواسته‌های قسمی جریان می یابد - حتی زمانی که تحت رهبری کمونیستها هم باشد - مبارزه مسلحانه انقلابی (در شکل قیام یا جنگ خلق) بیرون نمی آید. چنین چیزی ممکن نیست. از درون تخم کبوتر، مار متولد نمی شود.

شروع جنگ انقلابی به يك معنا حتی گسست از مبارزه سیاسی انقلابی نیز می باشد. زیرا جنگ ادامه همان سیاست ولی به طرق و ابزار دیگر است. طرق و ابزاری که اتخاذش دقیقا به معنای شروع يك روند جدید است. روندی نوین و کیفیتا متفاوت از قبل. روندی که آغازش نیازمند نقشه و تدارك عملی و تصمیم گیری مشخص است.

لازم به تاکید است که هرگز نمی توان آگاهی انقلابی و انرژی توده های میلیونی را پیش از آغاز جنگ خلق کاملا رها ساخت و سازمان داد. در کشورهای تحت سلطه ای چون ایران، جنگ مهمترین، اصلی ترین و بهترین عامل بسیج کننده توده ها در سطح گسترده است.

□ چرا بزرگداشت روز پنج بهمن هنوز به يك روز تاریخی و سنت مبارزاتی بدل نشده است؟

□ دلایل مختلفی دارد: پنج بهمن زمانی اتفاق افتاد که مصادف با شکست انقلاب بود. پس از آن ما با دوران نسبتا طولانی افت و رکود روبرو شدیم. تلخی شکست انقلاب و تلخی شکست آن قیام مانع از آن شد که همه مردم به اهمیت تاریخی و دستاوردهای آن پی ببرند.

مضافا، ما در مجموع با يك عقب گرد ایدئولوژیک - سیاسی مهم در جنبش سیاسی ایران روبرو شدیم. شکست انقلاب و طولانی شدن دوران افت و اوضاع خاص بین المللی که عمدتا پس از فروپاشی بلوک شرق تحت رهبری شوروی و براه افتادن کارزار جهانی بورژوازی بین المللی علیه کمونیسم، شکل گرفت، موجب رفرمیست شدن بسیاری از نیروهای سیاسی شد. کلماتی چون انقلاب، جنگ، مبارزه مسلحانه، کسب قدرت سیاسی به تابوئی بدل شدند که نباید در مورد آنها حرف زد، طرفداری از راه مسالمت آمیز مد شد، و به هر تجربه انقلابی مسلحانه به دیده تحقیر نگاه شد. بعضی ها هم موضوع مهم و جدی «کسب قدرت سیاسی» را به موضوعی فکاهی بدل کردند، بطوری که آن را به زد و بند با قدرتها و کسب مهارت در جلب نظر امپریالیستهای اروپائی و آمریکائی تبدیل کردند یا به سازمان دادن

چند اتحادیه و سندیکای کارگری نتزل دادند و یا بدتر از آن، به معرفی چند شخصیت و کانال ماهواره ای!

ریشه برخورد سکتاریستی بسیاری از گروه‌های سیاسی به تجربه سرداران را باید در مخالفت آنها با مبارزه مسلحانه انقلابی و بطور کلی شورش قهر آمیز توده‌های محروم علیه نظام‌های ارتجاعی و مسببت حاکم جستجو کرد. اغلب نسل انقلابی سابق، اعتقادشان را به عادلانه، درست و بر حق بودن شورش قهر آمیز و مبارزه مسلحانه علیه ارتجاع و امپریالیسم را از دست دادند و بسیاری از آنها موعظه‌گر راه انتخاباتی و پارلماناریستی شدند.

در صورتیکه اگر کسی بطور جدی خواهان سرنگونی نظام حاکم باشد و مهمتر از آن اگر کسی واقعا طرفدار کمونیسم و طبقه کارگر و بقدرت رساندن این طبقه باشد نمی‌تواند از کنار این تجربه انقلابی بگذرد و آنرا نادیده انگارد. باید درس‌های حیاتی آن را جذب کند. مسئله اصلا از زاویه اخلاقی و ذهنی نیست، بلکه نقش عینی است که این قیام در تاریخ جنبش کمونیستی ایران ایفاء کرد. کسی نمی‌تواند انقلابیون و کمونیست‌های ایران را به فداکاری و از خود گذشتگی، شجاعت و بی‌باکی، استقامت و سرسختی و نهراسیدن از مرگ و آفرینش افتخار و قهرمانی فراخواند و براحتی از کنار قیام سرداران بگذرد و اشاره ای بدان نکند و خود را بدان متکی نکند.

روز پنج بهمن فقط متعلق به يك سازمان یا حزب مشخص نیست این روز متعلق به همه نیروهای انقلابی و طبقه کارگر و خلق‌های ستمدیده ایران و جهان است. یادآوری اش به همه ستمدیدگان غرور و سربلندی می‌بخشد. اینکه بزرگداشت روز پنج بهمن به يك سنت انقلابی بدل شود و فراگیر شود اساسا به تلاش کلیه نیروهای انقلابی و کمونیست بستگی دارد. مسلما با بپاخیزی مجدد توده‌ها و به میدان آمدن نسل جوان انقلابی زمینه برای اینکار بیشتر فراهم شده است. زمانی که باد به بادبان انقلاب افتد، همگان بیشتر ارزش ستاره را در جهت یابی مسیر کشتی در خواهند یافت.

□ به آخر گفت و گو رسیدیم اگر نکاتی دیگر در مورد نقش، جایگاه و اهمیت قیام سرداران داری بگو؟

□ می‌خواهم بر نقش تعیین کننده آن قیام در تکامل اتحادیه کمونیست‌های ایران تاکید کنم. تجربه سرچشمه درس‌های مهم زندگی است. تجربه سرداران، گسست و جهشی بود که ما را در جاده صحیحی قرار داد. اگر چه مسیری که بعدها طی کردیم، پیچ و خم‌های خود را داشت و فاکتورهای دیگری چون پیوستن به صفوف «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» در تعمیق گسستها و جهش‌های ما تعیین کننده بود، اما واقعیت این است که بدون پشتوانه آن پراتیک انقلابی گذر از آن دوره، بسیار سخت و شاید غیر ممکن بود. پراتیک سرداران سئوالات

پایه ای و کلیدی را برای ما طرح کرد. اقدام به يك حرکت جدی جهت کسب قدرت سیاسی، سئوالات مهمی را در مورد مسائل مربوط به خط سیاسی و ایدئولوژیک و راه کسب قدرت در ذهن ما ایجاد کرد. تجربه انقلاب ۵۷ و شکست آن و تجربه قیام سرداران، مستقیما رجوع و تمرکز بر پایه ای ترین مسائل علم و ایدئولوژی کمونیسم را الزام آور ساخت. پاسخگویی به سئوالات پایه ای طرح شده در پی این شکست، محرك قدرتمندی برای بازیابی و تعمیق درك از علم و ایدئولوژی تا به آخر انقلابی شد. میراث انقلابی سرداران ما را به جلو راند. به جرئت می‌توان گفت که بدون آن میراث انقلابی بازسازی اتحادیه و سرانجام ایجاد حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائونیست) امکان پذیر نبود.

در عین حال نمی‌توان تاثیرات قیام سرداران بر پرولتاریای بین المللی را نادیده انگاشت. انقلاب ایران جزء آخرین انقلابات قرن بیستم بود. برای طبقه کارگر جهانی بسیار مهم بود که طبقه کارگر ایران چه نقشی در آن ایفاء خواهد کرد و این انقلاب چه دستاوردی برای پرولتاریا جهانی خواهد داشت. آیا در میان پرچم‌های رنگارنگ، پرچم سرخ انقلاب واقعی برافراشته خواهد شد یا خیر؟ آیا دار و دسته ارتجاعی خمینی بدون مقاومت جدی از جانب کمونیستها اوضاع را به وضع عادی باز خواهند گرداند یا نه؟ آیا طبقه کارگر جهانی گردان پیشروئی در ایران خواهد داشت یا نه؟ قیام سرداران نگذاشت که

پرولتاریای

بین‌المللی با جنبش کمونیستی منکوب و در هم شکسته‌ای در ایران روبرو شود. خبر قیام آمل به همه کمونیست‌های جهان شور و حرارت بخشید.

این خبر در صفحات نشریه «کارگر انقلابی» ارگان «حزب کمونیست انقلابی آمریکا» درج شد. آن رفقا قیام سربداران را الهام‌بخش پرولتاریا و ستم‌دیگان جهان دانستند و گفتند این بخت را داشته‌اند که از کمونیست‌های ایرانی مستقیماً تأثیر بگیرند. آنان در مقابل موج انحلال طلبی که در نتیجه شکست انقلاب ۵۷ بر جنبش سیاسی ایران غلبه کرد، بر حقانیت قیام آمل تأکید کردند و در پاسخ به کسانی که آن قیام را پوچ و اشتباه می‌خواندند، تأکید کردند که «آنچه جنبش را در چنین دورانی پراکنده می‌کند فقدان مقاومت است نه جنگ سازمانیافته». امروز رفقای «حزب کمونیست نپال (مائوئیست)» نیز از «ماندگاری تاریخی که سربداران با خون خویش نگاشتند» صحبت می‌کنند و «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» از تجارب و خدمات رفقای ایرانی خود حرف می‌زند. این مایه مباحثات و منبع بزرگ انرژی و عزم انقلابی برای ماست که کمونیست‌های بنگلادش، کلمبیا، ترکیه، پرو، هند و افغانستان با افتخار از سربداران نام می‌برند. این برای پرولتاریای ایران و مشخصاً حزب ما دستاوردی است بس عظیم و توشه‌ساز نبردهای عظیم‌تر در آینده.

□ و بعنوان کلام آخر؟

□ حرف‌ها زده شد! وقت عمل است! باید درس‌های سرخ آن قیام دلاورانه را به میان نسل جوان انقلابی ببریم. آگاهی را به نیروی مادی بدل کنیم، ترکیب انفجاری از تجربه نسل قبلی و شور انقلابی نسل جدید بوجود آوریم، و با اتکاء به این ترکیب جنگ خلق را سازمان دهیم، بنیان نظم کهن را برکنیم و دنیا نوینی بر پا داریم.

در خاتمه می‌خواهم بار دیگر خاطره سرخ رفقای جانباخته قیام سربداران را گرامی بدارم. رفقای که در زندگی مظهر جامعه نوین بودند و در مرگ بذر آن!
ما هیچگاه مرگ عزیزترین رفیقان و نزدیکترین یاران مان را باور نکردیم، آنان مدام با ما بودند، مدام حس شان می‌کردیم، یادشان آتش به جان مان می‌زد، وقت هر دل‌تنگی، از شجاعت و سرسختی آنان الهام می‌گرفتیم، در دشوارترین دوره‌ها قوتمان می‌دادند و جرئتمان می‌بخشیدند و روشن مان می‌کردند. همواره حضور آنان را در جشن پیروزی توده‌ها به تصویر خیال می‌کشیدیم. بدون شك حضور قدرتمندانه آنان و دیگر کمونیست‌های جانباخته ایران و جهان در نبردهای آینده، در پیروزی‌های نوین و در فردای آزادی حس خواهد شد. فردائی که دیگر تفنگی در کار نیست، هیچ انسانی بیش از یکبار نمی‌میرد، هزاران شکوفه گل خواهد داد، هزاران لبخند بر لبان نقش خواهد بست، هزاران پنجره بسوی خورشید باز خواهد شد، و زیباترین امیدها رنگ تحقق خواهد یافت.